



یونان

دو سیمای اسکندر گجسته (بخش اول):

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۹ آبان ۱۳۹۲ / ۷ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

چهره اسکندر از اسکندر خبیث 2 سیما در تاریخ باقی مانده است. چهره ای که اروپا از اسکندر می بیند. اروپایی که هرچه را که از یونان باشد می ستاید و تقدیس می کند . اروپایی که اسکندر را روح بخشنده فرهنگ یونانی می پندارد و جنایات این مقدونی را اینگونه تفسیر می کند: ((به راستی نمی توان هیچیک از رفتارهای او را نکوهش کرد. آری هیچیک از اعمال فوق العاده (!!!) او را نمی توان سرزنش کرد. چنین مردان بزرگی را باید بصورت کلی و از طریق هدف بزرگی که داشته اند مورد قضاوت قرار داد. ویران کردن شهر تب ، کشتن آن همه ایرا



چهره اسکندر

از اسکندر خبیث 2 سیما در تاریخ باقی مانده است. چهره ای که اروپا از اسکندر می بیند. اروپایی که هرچه را که از یونان باشد می ستاید و تقدیس می کند .

اروپایی که اسکندر را روح بخشنده فرهنگ یونانی می پندارد و جنایات این مقدونی را اینگونه تفسیر می کند: ((به راستی نمی توان هیچیک از رفتارهای او را نکوهش کرد. آری هیچیک از اعمال فوق العاده (!!!) او را نمی توان سرزنش کرد. چنین مردان بزرگی را باید بصورت کلی و از طریق هدف بزرگی که داشته اند مورد قضاوت قرار داد. ویران کردن شهر تب ، کشتن آن همه ایرانی با یک فرمان ، کشتن شمار زیادی از هندیان ، قتل عام مردم کوس و حتی کودکان خردسال لکه هایی هستند که به دشواری می توان نادیده گرفت و

همه این ها را می توان به کمی سن و بلندی اقبال او بخشید...))

(نوشتار ویژه)

...



چهره اسکندر

می بینید؟ به راستی که شرم آور است. اروپاییان قتل عام ملت ها توسط اسکندر را فقط (لکه هایی) می نامند و تمام جنایاتی را که سرتاسر زندگی اسکندر انباشته از آنهاست به جوانی او می بخشند... اما اسکندر دارای چهره دیگری هم هست که جاذبه بسیار کمتری دارد و این چهره زمانی دیده می شود که از آسیا به آن نگاه کنند و با مشاهده این چهره بی هیچ مبالغه می توان گفت که اگر هر انسان دیگری مرتکب یکی از جنایات اسکندر گجستک می شد ، آن فرد سزاوار چوبه دار و لعنت قرن ها بود...



چهره اسکندر

در قطعه زیر صدای ایران ساسانی که وارث ایران هخامنشی ویران شده به دست اسکندر بود شنیده می شود:

((حکایت می کنند که در روزگار پیشین زرتشت مقدس آیینی را که از اهورامزدا به او رسیده بود در جهان پراکند. مدت سیصد سال این آیین پاک ماند و مردم ایمان خود را حفظ کردند. سپس اهریمن ملعون برای از میان بردن ایمان و احترام مردم به کیش خود اسکندر گجسته (ملعون) یونانی را برانگیخت تا به کشور ایران بیاید و به ستمگری و جنگ و غارت پردازد. او آمد و فرمانداران استان ها و شهرستان های ایران را کشت. درگاه شاهان یعنی پایتخت را ویران و غارت کرد. قانون و آیین زرتشت با حروف زرین بر پوست های گاو نوشته شده بود و در ((دژ نپشتک)) پایتخت نگهداری می شد ، ولی اهریمن شریر اسکندر بدکار را برانگیخت و او کتاب های آیین ما را بسوخت ، فرزنانگان و موبدان و دانشمندان ایران زمین را بکشت تا آن که خود نابود شد و به دوزخ رفت...))

در این حال است که قرون وسطای اروپا اسکندر را یکی از 9 قهرمان نامدار جهان و نمونه برجسته مردی و مردانگی(!!!) می نامد.

ولی حقیقت چیز دیگری است. زندگی و کارهای اسکندر را مطالعه کنید. همرا اسکندر از شهر تب تا ساحل رود گرانیکوس ، از آنجا تا دهانه رود سند و از سند تا بابل پیش بروید و او را بنگرید. آتش زدن شوش و تخت جمشید و قتل عام مردمان را به یاد آورید (زیرا که فهرست آن ها زیاده از حد دراز است).

روبر کوئن می گوید : ((در زندگی کوتاه ولی پر بار (!!!) آن مقدونی لحظه هایی بوده که بهتر بود وجود نمی داشت)).

می بینید؟ می گوید لحظه ها. لحظه ها؟؟؟ بهتر است بگوییم سال ها . سال هایی که آکنده از آدم کشی و کشتار دسته جمعی و قتل و غارت است.



چهره اسکندر



چهره اسکندر

به یاد آورید جاهایی را که با خاک یکسان کرد. به یاد آورید مردانی را که کشت و زنان و کودکانی که به بردگی فروخت. تمام کسانی را که زیر شکنجه های هولناک او جان سپردند به یاد آورید. به یاد آورید بدبختی هایی را که پسر فیلیپ بوجود آورد تا آتش خشمش فرونشیند تا بتواند توبره های پر از غنایم خود را به بابل برساند و با می گساری و بد مستی بیش از حد جان بسپارد و به جهنم برود.

دیودوروس سیسیلی در این باره گواهی تمام تاریخ نویسان اسکندر را در چند جمله خلاصه می کند :

((اسکندر پس از مراسم تدفین هفایستیون خود را یکسره تسلیم تنبلی کرد و زندگی را در جشن ها و بزم ها می گذرانید))

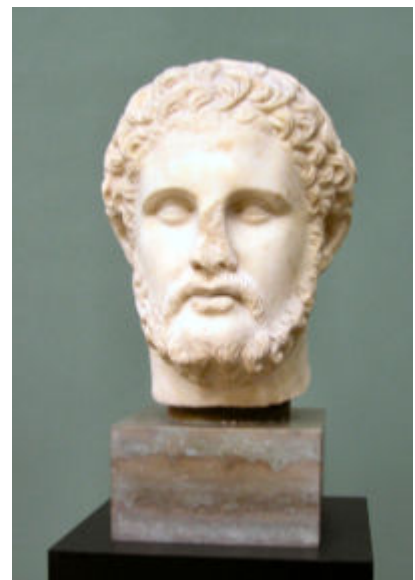
وانگهی بزم ها و باده گساری های افراطی او خیلی زودتر از این ها در تخت جمشید و شوش و اکباتان شروع شده بود.

به راستی علت این همه جنایات و پستی و حیوان صفتی اسکندر چه بود؟

علت همه این ها تکبر فراوان و احساس تحقیر او نسبت به آدم ها و عشق شدیدش به خوشگذرانی و شهوات بود که از نژادش (نژاد وحشی مقدونی) ، از تولدش (او فرزندی نا مشروع بود) و از مادرش و پدرش به او به ارث رسیده بود.

مادرش اولمپياس زنی سنگدل و تند خو و کینه جو و متکبر و حسود بود که از جادوگری به آیین های باکوسی (باده پرستی) روی آورد و در بسیاری از آدم کشی ها (قتل شوهرش فیلیپ) دستش آلوده شد و نام خود را ننگین ساخت.

پدرش فیلیپ ، عاشق زن ها و شراب و انواع خوشگذرانی ها بود و از هیچ حيله گری و بی وجدانی ابایی نداشت. او پستی و خیانت را نیک می شمرد.



نوشته زیر از زندگی اسکندر به خوبی نشان می دهد که اسکندر در چه مکتبی پرورش یافته بوده است :

پلوتارک نوشته است : ((...پدرش بسیار شاد بود که مقدونیان او را شاه خود خطاب می کنند اما رفته رفته بعضی اختلافات خانوادگی به سبب وجود زن ها و ازدواج های تازه و عشق بازی های مکرر فیلیپ میان آنها پیش آمد. یکی از علل این اختلافات اخلاق خشن و رفتار زننده اولمپياس بود. وی ذاتا زنی بسیار حسود و تند خو و ماجراجو بود که پیوسته اسکندر را علیه پدرش تحریک می کرد. فیلیپ با اینکه از سن عشق بازی گزشته بود با کلئوپاترای کم سن و سال ازدواج کرد ، در شب عروسی ، آتالوس که عموی عروس بود مست کرد و به مهمانان گفت :

از خدایان بخواهیم که از ازدواج شاه با کلئوپاترا ولیعهد مشروعی زاده شود... اسکندر با شنیدن این حرف بسیار خشمگین شد و جام شراب را بر سرش پرتاب کرد ... فیلیپ با دیدن این منظره ناگهان از سر میز برخاست و شمشیر را از نیام بیرون کشید ولی از شدت مستی بر زمین افتاد . آن گاه اسکندر به مسخره گفت : این است کسی که می خواهد از اروپا به آسیا لشکر کشی کند...))

این همان اسکندری است که اروپاییان او را می ستایند. اسکندر به محض اینکه شاه شد همه کسانی را که ممکن بود مزاحم او شوند کشت. شهر تب که یکی از مادر شهر های یونان بود سر به طغیان برداشت و اسکندر با همان وحشی گری که مادرش اولمپياس هووی خود کلئوپاترا را نابود کرده بود ، این شهر را با خاک یکسان کرد.

طغیان شهر تب و جنایات اسکندر را برایتان شرح می دهم تا بدانید این مقدونی منفور حتی با هم وطنانش چه کرده است :

وقتی که خبر دروغ مرگ اسکندر به تب رسید مردم آنجا در برابر زورگویی های مقدونی ها سر به شورش برداشتند و قاصدی به قلمرو ایران فرستادند تا با یاری شاه بزرگ آزادی را به یونانیان بازگردانند. اسکندر خشمگین با سی هزار پیاده و سه هزار سوار به سوی تب حرکت کرد. سپاهیان اسکندر وحشیانه بر سر مردم تب ریختند و انبوهی از آنان را کشتند. تمام شهر در معرض بزرگترین تجاوز ها و قساوت ها قرار گرفت. کودکان و دختران جوان را که بیهوده با گریه و زاری مادران خود را صدا می کردند از آغوش مادران بیرون کشیدند و آنها را آزار دادند و به آنان تجاوز کردند. یونانیان با بی رحمی به دست یونانیان قتل عام شدند.

بیش از شش هزار تبایی به خاک و خون در غلتیدند و بیش از سی هزار نفر اسیر شدند. آن گاه اسکندر شهر را با خاک یکسان کرد و اسیران را فروخت و از این مزایده 440 تالان به چنگ آورد... ادامه دارد... بدرود

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «دو سیمای اسکندر گجسته (بخش اول)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1386/pdf/دو-سیمای-اسکندر-گجسته-بخش-اول.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۲۷ مهر ۱۳۹۹